

بقا یا زوال قومیتها در عصر جهانی شدن

علی مرشدی زاد*

چکیده:

مسئله بقا، زوال و احیای هویت‌های قومی و ملی، همواره از موضوعات توجه برانگیز پژوهشگران عرصه مسائل ملی و قومی بوده است که مباحث مختلف و گاه متضادی را موجب شده است. در این مقاله، همراه با طرح فشرده مفاهیم و رهیافت‌های ادبیات این حوزه پژوهشی و نیز بررسی عوامل مؤثر بر آن، دگرگونی‌های هویت‌های قومی در پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم میلادی، به سنجش و بحث نهاده شده است. در کنار این کنکاش، احتمال بقا، زوال و احیای این هویتها در روزگار جهانی شدن نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: ابزارگرایی، جهانی شدن، چندفرهنگی، دولت ملی، دیرینه‌گرایی، قومیت، ملی‌گرایی، نوسازی، همگون‌سازی.

مقدمه

هنگامی که فلاسفه قرن نوزدهم، وظیفه خود را به جای تعبیر و تفسیر جهان، "تغییر جهان" معرفی کردند و "اگوست کنت" علم ابداعی خود را مهندسی اجتماعی نام نهاد، اعتقاد بر این بود که جامعه دارای خصلتی مکانیکی است و با دست کاری آن، می توان به نتایج دلخواه رسید. "دورکهایم" نیز معتقد بود که با رهانیدن جامعه شناسی از مرحله "ساخت سیستمی" (منظم) و "ترکیب فلسفی"، می توان آن را به صورت علمی، با قواعدی کمابیش فراگیر و اثباتی درآورد. (۱) با گذر زمان، این واقعیت بیش از پیش رخ می نماید که ماهیت پیچیده انسان و روابط اجتماعی، به طور کامل احاطه پذیر نیست و بخشهایی - گاه نسبتاً وسیع - از آن، از دید محققان پنهان می ماند و این امر، آثار ناخواسته ای را پدید می آورد که در یک تحول اجتماعی، منجر به ایجاد تناقض نمایی می شوند.

سرعت تحولات در چند دهه گذشته، چنان انسانها را دچار سردرگمی کرده است که "الوین تافلر" در پیشگفتار کتاب موج سوم خود می نویسد:

«... ما سرنشینان کشتی ای را مانیم که در طوفانی سهمگین گرفتار آمده است و در تقلاست تا بدون قطب نما، یا نقشه دریایی، در میان صخره های خطرناک، راه خود را به جلو بگشاید. در فرهنگ متشکل از تخصصهای متضاد، غرق شده در داده های پاره پاره و تجزیه و تحلیل های موشکافانه دقیق، ترکیب نه تنها مفید، بلکه امری ضروری است.»

... این تمدن نوین، آن چنان عمیقاً انقلابی است که پیش فرضهای کهنه ما را باطل می سازد. روشهای کهنه تفکر، فرمولهای قدیمی، احکام جزمی و ایدئولوژی ها صرف نظر از این که چقدر به آنها امید بسته شده و یا در گذشته چقدر سودمند بوده اند، دیگر با واقعیات روز تطبیق نمی کنند... نمی توان جهان جنینی فرد را در آشیانه های فکری مرسوم دیروز پرورش داد...» (۲)

در نیمه دوم قرن بیستم، به مدد پیشرفتهای فن آوران، جهانیان شاهد تحولی شگرف در جهان پیرامون خود بوده اند؛ تحولی که "مارشال مک لوهان" آن را نوید بخش شکل گیری "دهکده

جهانی" معرفی می‌کند و امروزه به صورت پدیده جهانی شدن یا جهانی سازی^۱ مطرح است؛ پدیده‌ای که تمامی حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در می‌نوردد و زمینه را برای ظهور نظمی جدید فراهم می‌آورد. از دهه ۱۹۷۰، برخی از اندیشمندان علوم سیاسی برای باور شدند که با توجه به افزایش سرعت پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، دیری نخواهد گذشت که خانواده بشری شاهد از میان رفتن جدایی‌های مرزی، سرزمینی و هویتی خواهد بود و جهان سیاسی در عمل، به دهکده‌ای یک دست تبدیل می‌شود.

اکنون که در سالهای آغازین قرن بیست و یکم هستیم، واحدهای ملی همچنان استوار و پا برجا مانده‌اند. در این نوشتار، برآنیم که ضمن بررسی دیدگاهها و نظریه‌های مختلف در باب ارتباط میان نوسازی - به‌ویژه بحث جهانی شدن - از یک سو و هویت‌های ملی و قومی از سوی دیگر، به یک جمع‌بندی در خصوص آینده هویت‌های ملی و قومی دست یابیم.

الف) مفاهیم

۱- جهانی شدن

جهانی شدن فرایندی است که استمرار تجربه مدرنیته محسوب می‌شود. تحولات و پیشرفتهایی که طی قرن گذشته در عرصه اندیشه و فن‌آوری حاصل شد، به همراه گسترش نظامهای ارتباطی و روش آزمون و خطا در عرصه به کارگیری نظامهای اقتصادی، زمینه را برای طرح و پذیرش این ایده فراهم آورد که سرنوشتی محتوم زندگی همه جوامع را رقم خواهد زد؛ سرنوشتی که وجه فرهنگی آن، پذیرش ارزشهای مدرن - به‌ویژه ارزشهای آمریکایی و اروپایی - و وجه سیاسی آن، مبتنی بر شکل‌گیری دولتهای ملی - به‌ویژه دولتهای لیبرال دمکراتیک - و وجه اقتصادی آن، پذیرش اقتصاد بازار است. در این فرایند، پیچیدگی، انتزاع و سرشت انعطاف‌پذیر مدرنیته، مرزهای ملی را نیز در می‌نوردد و به صورت پدیده‌ای در مقیاس جهانی در می‌آید. تکامل نظام سرمایه‌داری جهانی، ساختار نظامی (میلیتاریستی) جهانی و تقسیم بین‌المللی کار، نمودهایی از این وضعیت هستند. افزون بر همه اینها، مضامین و ارزشهای همراه با جامعه مدرن، پست مدرن و پسا صنعتی، به گونه یک فرهنگ جهانی در حال ظهور در آمده‌اند.

۲- گروه قومی

در علوم اجتماعی معاصر، یک گروه قومی دارای ویژگیهای متفاوتی شامل دین، طایفه، کاست، منطقه، زبان، ملیت، تبار، نژاد، رنگ و فرهنگ است. این ویژگیها، هر کدام به تنهایی یا ترکیبهای متفاوتی از آنها، برای تعریف قومیت یا گروه قومی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ اما، به سختی می‌توان مهم‌ترین و ضروری‌ترین آنها را مشخص کرد. "آنتونی اسمیت"، شش ویژگی یک قوم را چنین بر می‌شمارد: نام جمعی، اسطوره‌نمای مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک در میان اعضای گروه قومی، که آنها را از دیگر گروهها متمایز می‌سازد و پیوند با یک سرزمین خاص و نوعی همبستگی. (۳)

یک گروه قومی، نچارجوب متمایزی از مردم در جامعه‌ای بزرگتر است که معمولاً به لحاظ یک یا چند مورد فوق، با آن جامعه تفاوت دارد. وجود گروههای قومی و فرهنگی در درون جوامع، شایع و دیرین است و تقریباً در هر سطح از فرهنگ، از بومیان و صحرائنشینان کالاهاری، گرفته تا اروپا و آمریکای مدرن، قابل مشاهده است.

۳- قومیت

اگرچه واژه "قومیت"^۱ واژه‌ای جدید است، اما حس خویشاوندی، همبستگی گروهی و فرهنگ مشترکی که این واژه بدان اشاره می‌کند، قدمتی به اندازه تاریخ بشری دارد. اجتماعات قومی، در هر دوره‌ای و در هر قاره‌ای، وجود داشته‌اند و نقشی مهم در تمامی جوامع ایفا کرده‌اند. اگرچه اهمیت و تأثیر آنها دارای تنوع قابل ملاحظه‌ای بوده‌است، با این همه، آنها همیشه یکی از شیوه‌های عمده همکاری اجتماعی بشری بوده‌اند. این مطلب در مورد هویت قومی نیز صادق است. حس برخورداری از یک قومیت مشترک - اگرچه به صورت مبهم - تا به امروز کانون عمده‌ای برای هویت‌یابی افراد بوده است.

واژه Ethnicity، برگرفته از واژه‌ای قدیمی‌تر و صفتی شایع‌تر یعنی Ethnic است که در زبان انگلیسی به دوران میانه باز می‌گردد. صفت انگلیسی Ethnic نیز خود برگرفته از واژه کهن

یونانی Ethnos است که در یونان عهد جدید، به عنوان مترادف Gentile به معنای کسی که نه مسیحی باشد، نه یهودی به کار می‌رفت.

یونانیان باستان، اصطلاح Ethnos را به معنای متفاوتی به کار می‌بردند. در نوشته‌های "هومر" از Ethnos Hetairon به معنای دسته‌ای از دوستان، Ethnos Lukion به معنای طایفه‌ای از لوکیایی‌ها (مردمی از آناتولی باستان) و Ethnos Melisson or Ornithon به معنای گروهی از زنبورها یا پرندگان یاد شده است. (۴) ویژگی مشترک همه این موارد، دلالت داشتن بر مجموعه‌ای است که اعضای آن از حیث خصلت‌های فرهنگی یا بیولوژیک، اشتراک دارند. طبیعی است که در مقابل این "ما"ی قومی، "دیگرانی" نیز هستند که هویت قومی دیگری دارند و به واسطه ویژگی‌های فرهنگی یا بیولوژیک خود، از آن قومیت متمایز می‌شوند. (۵)

پدیده‌های قومی نه تنها از حیث تجربی گوناگونند، بلکه از ویژگی تناقض‌نمایانه نیز برخوردارند. از یک سوی، ما با قومهای ماندگار و پایداری مواجه می‌شویم که برخی از آنها خاستگاهشان به چند قرن و حتی هزاران سال قبل باز می‌گردد؛ از سوی دیگر، شاهد ظهور اقوام جدید، از میان رفتن اقوام قدیمی‌تر و نیز تحولات فرهنگی بسیاری هستیم که چنین اقوامی از سر می‌گذرانند. افزون بر این، هر اندازه که به موضوع تحقیق نزدیکتر می‌شویم، شاهد شکافهای بسیاری در اقوام و ناظر جابجایی‌هایی نیز در هویت‌یابی قومی هستیم. ادبیات مربوط به این رشته، مملو از نمونه‌هایی از هویت چندگانه^۱ است که نه تنها افراد، بلکه گروه‌بندی‌های مختلفی مانند جنسیت، منطقه، طبقه، دین و مانند اینها را دربرمی‌گیرد.

ب) رهیافتهای بررسی قومیت

۱- دیرینه‌گرایی^۲

رهیافتهای مربوط به قومیت را می‌توان به دو دسته کلی زیر و تعدادی از رهیافتهای بدیل تقسیم کرد؛ نخست، دیرینه‌گرایان قرار دارند. این اصطلاح، اولین بار از سوی "ادوارد شیلز"، تحت تأثیر مطالعه در حوزه جامعه‌شناسی دین به کار رفت. (۶) او بر آن بود که انواع خاص پیوند

اجتماعی شامل پیوندهای شخصی، دیرینی، (۷) مقدس و مدنی را از هم متمایز سازد و نشان دهد که چرا در جوامع مدنی مدرن هنوز هم دیگر انواع پیوند اجتماعی به حیات خود ادامه می‌دهند. پس از او، "کلیفورد گیرتز" در پی پاسخگویی به این سؤال برآمد که چرا برخی از پیوندها دارای قدرت بیشتری هستند. (۸) دیرینگی^۱، به پیوندهایی مانند پیوندهای دینی، خونی، نژادی، زبانی، منطقه‌ای و آداب و رسوم نسبت داده می‌شود. گیرتز معتقد است که رانه یا محرک^۲ ایجاد یک دولت پویا و کارآمد مدرن، با دیگر رانه‌های هویت شخصی که مبتنی بر "پیوندهای دیرینی" هستند، تعامل دارد.

این شیوه از دیرینه‌گرایی با انتقاداتی روبه‌رو شده است و آن را عمدتاً دارای دیدگاهی ایستا و طبیعت‌گرایانه درباره قومیت و فاقد قدرت تبیینی دانسته‌اند. (۹) محققان، پیوسته به انعطاف‌پذیری هویت قومی، تداخل آن با دیگر انواع هویت اجتماعی و توانایی مردم در اتخاذ هویت‌های مختلف در وضعیت‌های متفاوت، اشاره کرده‌اند. مهاجرت، استعمار و ازدواجهای میان‌گروهی پیاپی، مخصوصاً در جهان مدرن، دیدگاهی را که به اجتماعات قومی به‌عنوان واحدهایی با دوام می‌نگرد، تحت الشعاع قرار داده است.

اخیراً زیست‌شناسان اجتماعی، دیرینه‌گرایی رادیکالی را مطرح کرده‌اند که توانایی باز تولید ژنتیک را نه تنها بنیان خانواده‌ها و طایفه‌ها، بلکه اساس گروه‌بندی‌های خویشاوندی وسیع‌تری مانند اقوام می‌داند. این ادعا به دلیل این که رفتار فرهنگی و اجتماعی را تا سطح رانه‌های زیست‌شناسانه تقلیل می‌دهد و نمی‌تواند پیوندهای میان اقوام بزرگ و ملت‌ها را تبیین کند، مورد حمله قرار گرفته است. (۱۰)

۲- ابزارگرایی^۳

ابزارگرایی در تعارض شدید با دیرینه‌گرایان، قومیت را منبعی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای گروه‌های مختلف ذینفع دانسته و آن را نوعی منزلت محسوب می‌نماید. یک قرائت از این

1- Primordiality

2- Drive

3- Instrumentalism

این رهیافت، بر رقابت نخبگان برای کسب منابع تأکید دارد و چنین مطرح می‌کند که برای کسب حمایت توده‌ها و دستیابی به اهداف سیاسی، دست‌کاری کردن نمادها اهمیتی اساسی دارد. (۱۱) قرائت دیگر، به بررسی راهبردهای نخبگان در به حداکثر رساندن ترجیحات خود براساس انتخاب عقلانی در وضعیتهای خاص توجه دارد. در این‌جا فرض بر این است که بازیگران، به‌طورکلی در پی کالاهایی هستند که به‌صورت ثروت، قدرت و منزلت سنجیده می‌شوند و آن اجتماعات قومی یا ملی به هم پیوسته باعث می‌شود که از طریق تأثیرگذاری بر دولت یا در وضعیتهایی خاص، از طریق جدا شدن از آن، به این اهداف دست یابند. (۱۲)

یکی از عقاید اساسی ابزارگرایان، ساختمانندی اجتماعی قومیت و توانایی افراد در "گسست یا ترکیب" میراثها و فرهنگهای متنوع قومی به منظور قوام بخشیدن به هویت‌های فردی یا گروهی خویش است. البته این خطر وجود دارد که این رهیافت از توجه به هویت فرهنگی فردی منفصل شود و نیز این خطر مشترک در میان تمامی رهیافتهای ابزارگرایانه وجود دارد که محیط فرهنگی وسیع‌تری که در آن رقابت نخبگان و تلاش برای به حداکثر رساندن ترجیحات عقلانی صورت می‌گیرد، نادیده گرفته شود.

هم‌چنین این انتقاد به ابزارگرایان وارد است که منافع را بیشتر به‌صورت مادی تعریف می‌کنند و نمی‌توانند احساس دوام و بقای اقوام را که در میان اعضای این قومیتها وجود دارد، جدی بگیرند. مهم‌تر از همه این‌که، نقش اندکی برای ابعاد مؤثر قومیت قایل می‌شوند. انتقادهای ذهن‌گرایانه "واکرکانز" و انتقادهای تاریخی "فیشمن"، به خوبی این مطالب را بیان می‌کند. کانر در این خصوص می‌نویسد:

«برخلاف بیشتر نویسندگان ناسیونالیسم، رهبران سیاسی نحل‌های ایدئولوژیک مختلف، بیشترین توجه را به خون مشترک، به‌عنوان بخشی از روان‌شناسی قومی - ملی، مبذول داشته‌اند و به هنگامی که خواستار حمایت مردمی بوده‌اند، بیشترین تمسک را بدان جسته‌اند. تداوم موفقیت این‌گونه مستمسکها، این واقعیت را آشکار می‌سازد که ملتها، در واقع، دارای ویژگی یا احساس همخونی^۱ هستند.

بنابراین، پاسخ ما به این سؤال همیشگی "ملت چیست؟" این است که ملت، گروهی از مردم است که احساس پیوند تباری با یکدیگر دارند. ملت، بزرگترین گروهی است که می‌تواند، وفاداری شخص را به دلیل احساس پیوندهای خویشاوندی جلب کند؛ ملت از این منظر، خانواده‌ای گسترده است. (۱۳)

فیشمن نیز در مقاله‌ای با عنوان "نظریه اجتماعی و قوم‌نگاری"، به بررسی وجوه "بودن"، "انجام دادن" و "دانستن" قومیتها می‌پردازد. او معتقد است که دست کاری قومیت برخاسته از جهان مدرن است، اما باید در نظر داشت که قومیت را هنگامی می‌توان دست کاری کرد که پیش از آن اصالت^۴ زبانی، خونی و ... وجود داشته باشد. به اعتقاد او، اقوام و ملیتها در طول تاریخ، احساساتی جمعی از نوع شبه فیزیکی را برانگیختند که حتی طبقات نیز از انجام آن ناتوان بودند. (۱۴)

درواقع، با ظهور دولت دیوان‌سالار مدرن و سرمایه‌داری، اجتماعات قومی اهمیت سیاسی جدیدی یافتند. در امپراتوری‌های قدیم، قومیتهایی مانند ملیتهای^۵ موجود در گستره حکومت عثمانی، اجتماعاتی منفعل، اما به رسمیت شناخته شده بودند؛ اما در دولتهای عقلانی مدرن، دیگر جایی برای خود مختاری قومی نبود؛ چراکه این امر، در تعارض و تضاد با ساختاری قرار داشت که همه شهروندان در آن زیر چتر یک دولت عقلانی جدید وحدت یافته بودند. ایدئولوژی‌های جدید ناسیونالیسم سیاسی، تمامی اعضای "دولت ملی" را ملزم می‌کرد که متحد و متجانس باشند و این امر در درون بیشتر دولتهایی که متشکل از چند اجتماع قومی بودند، ایجاد منازعه می‌کرد. (۱۵)

این جلوه‌ها را به بهترین وجه می‌توان در نگرش و رفتار انقلابیون فرانسوی در قبال اقلیتهایی که در درون دولت ملی جدید فرانسه قرار داشتند، مشاهده کرد. از دیدگاه این انقلابیون، فرانسه متشکل از ملت فرهنگی متجانسی بود، "ملتی جمهوری و تفکیک ناپذیر"؛ پس اقلیتها اگرچه

1- Being

2- Doing

3- Knowing

4- Authenticity

5- Millets

ممکن بود در مراسم خاص و زندگی خصوصی خود به آداب و رسوم و شعایر دینی خود بپردازند، اما به‌عنوان افراد، باید در بدنهٔ میانی فرانسه همانند سازی می‌شدند^۱ و به‌صورت شهروندانی برابر در می‌آمدند. ملی‌گرایی فرانسوی، برخلاف ملی‌گرایی آلمانی، مدنی بود. "کلرمونت تونیه"، در سال ۱۷۹۱ در مجلس فرانسه اعلام کرد که ما به یهودیان، به‌عنوان یک ملت، هیچ چیز نمی‌دهیم ولی به‌عنوان افراد، آنان را برخوردار از همه چیز می‌کنیم. (۱۶)

ج) هویت‌های قومی و ملی در روزگار جهانی‌شدن

اکنون که در سالهای آغازین هزاره سوم میلادی هستیم، آیا می‌توان انتظار از میان رفتن منازعات قومی باقی مانده از گذشته را داشت؟ آیا می‌توان بدون خدشه‌دار شدن هویت ملی، تنوع فرهنگی را حفظ کرد؟ آیا با جذب هر چه بیشتر انسانها در اقتصاد جهانی و فرهنگ جهانی توده‌ای و مصرف‌گرا، پیوندها و احساسات قومی از میان خواهند رفت؟

بسیاری معتقدند که جریانهای قومی هویت‌یابی ملی باید راه را برای هویت‌های مدنی گسترده‌تر در جوامع لیبرال دمکراتیک بگشایند و جای خود را به آنها بدهند. "رایموند برتون" معتقد است که این امر در حال حاضر، در جوامع انگلیسی و فرانسه زبان کانادا - البته به درجات متفاوت - در حال تحقق است. از نظر او، حتی هویت‌های قومی - زبانی نیرومند کبکی‌ها احتمالاً به واسطه صنعتی شدن، سکولاریزاسیون و ازدواج‌های بین قومی، از میان خواهد رفت. (۱۷)

او با دیدگاهی بیشتر ابزار گرایانه، دو نوع ملی‌گرایی را از هم متمایز می‌کند؛ نخست، آنگونه از ملی‌گرایی که در آن، جامعه و نهادها بر مبنای وحدت فرهنگی بنا یافته‌اند. در این ناسیونالیسم، شمول یا مستثنی شدن افراد، مبنایی قومی (تباری، زبانی، دینی و "همبستگی فرهنگی") دارد. پیوند یافتن با آن کلیت جمعی، بیش از آن که پراگماتیک و منفعت‌جویانه باشد، نمادین و دارای انگیزش‌های اجتماعی افراد است. پس، در چنین جوامعی، بسیج برای برآوردن اهداف جمعی بیش از آن که بر مبنای منافع شخصی حاصل از عضویت در آن جامعه صورت گیرد، بر اساس وفاداری به آن کلیت انجام می‌پذیرد. بنا به اعتقاد برتون، در این‌گونه جوامع،

فراهم آمدن امکان عضویت در گروه دیگری که احتمال می‌رود استاندارد زندگی بالاتری را ارائه کند، امکان گسست افراد از جامعه قلمی و پیوستن به آن اجتماع جدید کمتر است. اهتمام بیشتر افراد این اجتماعات، ماهیت فرهنگی اجتماع آنهاست و برای نگهداری این ماهیت فرهنگی می‌کوشند. بنابراین، اگرچه تأثیر دیگر گروهها بر رفاه مادی آن جامعه حایز اهمیت است، اما تهدید عمده‌ای که آن گروه و نخبگان بر آن اصرار می‌ورزند تهدیدهایی است که تمامیت و همبستگی زبانی و فرهنگی آن گروه را در معرض خطر قرار می‌دهد. (۱۸)

نوع دیگری از ملی‌گرایی بر ابعاد ابزاری نهادهای اجتماعی تأکید می‌ورزد. جوامع دارای این نوع ملی‌گرایی، به این منظور پدید آمده‌اند که از طریق همبستگی جمعی، مشکلات را حل کنند و از اعضای خود در مقابل دشمنان حمایت به عمل آورند. این‌گونه جوامع، جوامعی عقلانی - قانونی محسوب می‌شوند. اهتمام عمده اعضا و نخبگان این‌گونه جوامع، حفظ قلمرو یا سرزمینی است که نهادهای جامعه‌ای^۱ (۱۹) در آن حاکمیت دارند. مبنای شمول یا مستثنی شدن در این‌گونه جوامع، مدنی^۲ است و بر اساس تولد یا معیارها و رویه‌های قانونی صورت می‌گیرد. به لحاظ نظری، هر کسی که از این معیارها برخوردار باشد، می‌تواند عضو این جوامع به حساب آید. در این‌گونه جوامع، پیوند فرد با نظام اجتماعی، عمدتاً منفعت طلبانه است و اجتماع به جای هویت‌یابی بر مبنای نهادها، هویت خود را از طریق منافع کسب می‌کند.

البته برتون اشاره دارد که این‌گونه جوامع بیشتر از نوع آرمانی^۳ هستند و نوع خالص آنها، اگر هم در جهان واقعی وجود داشته باشد، بسیار اندک است. با وجود این متمایزسازی، این جوامع از جهاتی مفید نیز هستند. نخست، از حیث ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه و تعاریف مربوط به آن در خصوص هویت‌های جمعی. این دو نوع جامعه، با یکدیگر تفاوت دارند و هر کدام از آنها بر جهاتی از این ایدئولوژی تأکید می‌ورزند. دوم، وجود تمایز به ما اجازه می‌دهد که به مقایسه جوامعی که چنین هستند و وضعیت‌هایی که این تمایز درباره آنها صدق نمی‌کند، پردازیم. سوم، ملی‌گرایی خود ممکن است به هر کدام از این جهات تغییر مسیر دهد. (۲۰)

1- Societal

2- Civic

3- Ideal Type

”برتون“، در مقام بررسی کانادایی‌های فرانسوی زبان و فرانسوی‌الاصل می‌نویسد که ملی‌گرایی کانادایی‌های فرانسوی‌الاصل، مبتنی بر یک مفهوم‌بندی قومی از جامعه است. معیارهای قومی - فرهنگی، تعیین‌کننده عضویت در آن اجتماع هستند. این ملی‌گرایی، در بردارنده عنصری از ”منجی‌گرایی“^۱ است و اعضای آن، خود را مردمانی برگزیده می‌دانند؛ مردمانی که مأموریتی در قبال جهان دارند. شکستهای نظامی و سپس اقتصادی و سیاسی، آنها را به صورت یک اقلیت درآورد و پیوند آنها را با فرانسه گسست؛ بنابراین ناسیونالیسم آنها دارای بُعد دفاعی است.

این اجتماع، طی دوره معاصر تحولاتی به خود دیده است. پدیده‌هایی مانند صنعتی شدن، شهرنشینی، اختلاط و ترکیب با فرهنگ آمریکایی، بیداری سیاهان در ایالات متحده و جنبش کسب حق تعیین سرنوشت در ”جهان سوم“، بر این اجتماع تأثیر نهاد. این اجتماع اکنون به صورت مردمانی با سطح تحصیلات و انتظارات اقتصادی و سیاسی بالاتر درآمده و امروزه به شکل قابل ملاحظه‌ای سکولار شده است و دولت را ابزار برای پیشرفت جمعی خود می‌داند. این تحولات، در ابتدای قرن بیستم آغاز شد و در دهه ۱۹۶۰ با ”انقلاب ساکت“، به اوج خود رسید. شاید مهم‌ترین تحولی که در میان آنها صورت گرفته است، این باشد که آنها دیگر خود را اقلیت نمی‌دانند؛ بلکه اکثریت محسوب می‌کنند و به همین دلیل، دیگر خود را کبکی نمی‌خوانند؛ بلکه خود را کانادایی‌هایی فرانسوی‌الاصل معرفی می‌کنند تا جمع بیشتری را در بر گیرند. امّا، درباره ملیت کانادایی، آنها دیگر به سمت پان کانادایی گرایش ندارند و مرزها و محدوده‌های اجتماع خود را بر اساس تعریفی کبکی مشخص می‌کنند و در واقع، بازگشت دوباره‌ای به سمت دیدگاه غالب در دوران کنفدراسیون کرده‌اند.

دوم، ملی‌گرایی کبکی امروزه ماهیت دفاعی و انفعالی خود را از دست داده است، صراحت بیشتری دارد و به سوی توسعه پیش می‌رود. هدف این ملی‌گرایی، به دست آوردن کنترل ساختارها و فرایندهایی است که بر رفاه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کبکی‌ها تأثیرگذار هستند؛ هم‌چنین در پی آن است که کنترل بیشتری بر روابط خارجی خود با دیگر مجموعه‌ها به دست آورد.

سوم، بخشی به دلیل پدید آمدن خواسته‌های جدید مبنی بر کنترل حوادث - به جای دفاع از خود، از طریق انزواجویی - و نیز، به دلیل جریان سکولاریزاسیون نهادهای دولتی (به جای کلیسا) به صورت ابزارهای اساسی، برای تحقق جاه‌طلبی‌های جمعی درآمده‌اند.

در پایان نیز، باید به این نکته اشاره کرد که نرخ باروری در میان کبکی‌ها به میزان قابل توجهی کاهش یافته است؛ دیگر تعداد جمعیت که زمانی بسیار حایز اهمیت بود، در درجه نخست اهمیت قرار ندارد. از یک سوی، کلیسا دیگر نمی‌تواند سیاستهای افزایش زاد و ولد را به اجرا درآورد و از سوی دیگر، دولت (فرمانداری ایالتی) نیز نتوانسته است سیاست بدیلی را جایگزین آن کند. به این ترتیب، مهاجرپذیری در درون مجموعه‌های فرانسوی زبان کانادا، به موضوع سیاسی مهمی تبدیل شده است.

در نتیجه این دگرگونی‌ها، (و نیز تحولاتی دیگر) نگرش نسبت به سایر گروه‌ها - خواه دارای خاستگاه انگلیسی یا غیر آن - تغییر یافته است. نخست آنکه ملی‌گرایان کبکی، با هویت گروهی اکثریت خود، با جمعیتی انگلیسی زبان سروکار دارند که حداقل به طور کامل و بدین زودی، در جامعه فرانسوی زبان کبکی همانندسازی نمی‌شوند.

دوم آنکه حضور گروه‌های غیر انگلیسی و غیرفرانسوی - که با مهاجرت‌های پس از جنگ جهانی دوم افزایش یافته است - باعث نوعی نگرانی فرهنگی در خصوص خدشه دار شدن فرهنگ و زبان کبکی‌ها شده است. این در حالی است که جمعیت غیرانگلیسی و غیرفرانسوی زبان کبک، رشد سریعی ندارد. اما توسعه اقتصادی قابل ملاحظه این منطقه، به هر صورت، باعث سرعت گرفتن مهاجرت خواهد شد. این وضعیت ممکن است ناسیونالیسم دفاعی قومی را که پیش از این وجود داشته است، استمرار بخشد و آن را تقویت کند. (۲۱)

از سوی دیگر، "اریک هابزبام" اطمینان بیشتری به از میان رفتن قومیت و ناسیونالیسم دارد. از نظر او، احیای قومی پدیده‌ای موقت و واکنشی است که با بنیادگرایی ارتباط دارد و فاقد اخلاق فراگیر^۱ و بنیانهای عملی است. براساس باور "اریک هابزبام"، در جهانی با تحولات سریع، قومیت هیچ مسیری را به انسانها نمی‌نمایاند. (۲۲)

هابزیام معتقد است آنچه که باعث گرایش حرکت‌های بنیادگرایانه به سمت ناسیونالیسم می‌شود، ابهامی است که در درون ناسیونالیسم وجود دارد. بنیادگرایان، برای رهایی از پاسخگویی صریح و شفاف و قابل پذیرش کردن مواضع خود، به ناسیونالیسم و قومیت تمسک می‌جویند و به همین دلیل است که ملی‌گرایی‌های قومی جدید، معمولاً با دین همراه می‌شوند. او به عنوان نمونه، از مسیحیان ارمنی در ارمنستان، ترک‌های مسلمان در جمهوری آذربایجان و یا وجه عهد عتیق در صهیونیسم یاد می‌کند. افزون بر این، قومیت توان بسیج بالایی دارد و می‌توان از نمادها و اسطوره‌های قومی و ملی، برای بسیج انسان‌هایی که به ندرت تحت تأثیر بنیادگرایی به حرکت در می‌آیند، استفاده کرد. به اعتقاد هابزیام، این تمسک به قومیت و ناسیونالیسم که تحت تأثیر بنیادگرایی ظهور یافته است، همانند خود بنیادگرایی، امری گذرا و موقتی خواهد بود و در عصر جدید، ناسیونالیسم و قومیت حرفی برای گفتن ندارند. (۲۳)

"استیون کسلز"، "بیل کوپ"، "ماری کالانتزیس" و "مایکل موریسای" نیز براساس مطالعه گروه‌های قومی استرالیا، معتقدند که منابع سنتی ملی‌گرایی قومی و نژادپرستی در عصر جهانی شدن نمی‌توانند چیزی را به استرالیایی‌ها ارائه دهند. آنها در عوض پیشنهاد می‌کنند که در جامعه استرالیا، نوعی "همه‌داشتی واقعی"^۱ برقرار شود که به بهترین وجه نظام چند فرهنگی را حفظ کند و تعهد تمام عیار نسبت به اصل برابری داشته باشد. (۲۴)

کسلز و همکارانش می‌نویسند که تاریخ جهانی در چند دهه گذشته، شاهد تضادی بوده است: از یک سوی تحولات فن‌آورانه، بهبود ارتباطات و جذب روزافزون در بازار جهانی، جهان را کوچکتر و متجانس‌تر می‌کند؛ از سوی دیگر، تأکید احیا شده‌ای بر تفاوت - خواه به صورت شیوه‌های فردی، هویت‌های فرهنگی گروهی و خواه تأکید بر بی‌همتایی ملی - وجود داشته است. این نویسندگان از خیزش‌های قومی در گوشه و کنار جهان، به عنوان "انفجار قومی"^۲ یاد می‌کنند و معتقدند که انفجار قومی نیز در بردارنده تضاد است. قومیت که انتظار می‌رود از درون تاریخ و سنت‌های مشترک یک گروه خاص بیرون آید، در چارچوب دولتهایی ظهور می‌کند که روزبه‌روز برگستره آنها، هم از حیث اندازه و هم از نظر کارکرد، افزوده می‌شود. کسلز و همکارانش معتقدند

که مدل چند فرهنگی استرالیایی که تعادلی پیچیده و مبهم میان جدایی طلبی گروه‌های مختلف و همبستگی جامعه ایجاد کرده است، شیوه‌ای نسبتاً موفق و صلح‌آمیز برای مدیریت این تضاد است. در عین حال، آنها اعتراف می‌کنند که این مدل نیز به خودی خود شکننده است، چراکه مبتنی بر پیش فرضی است که خود به زیر سؤال رفته است و آن، چیزی جز دولت ملی به‌عنوان اجتماع بنیادین انسانی نیست.

این ایرادها، در سه عرصه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ظهور کرده است. سطح اقتصادی از بیشترین وضوح برخوردار است. شکل بنیادین سازمان در اقتصاد معاصر، روزه‌روز از حالت دولت ملی برون می‌آید و در قالب نهادهای بین‌المللی صنعتی و مالی ظهور می‌کند. در اوایل توسعه صنعتی سرمایه‌دارانه (مانند بریتانیای قرن نوزدهم) اعتقاد بر این بود که دولت باید از مداخله در اقتصاد اجتناب ورزد و از قدرت خود تنها برای حل و فصل و تنظیم تعارضهای اجتماعی و در اختیار داشتن نیروی نظامی و سیاست خارجی استفاده کند.

در مرحله امپریالیستی توسعه صنعتی، دولت نقش فعالی در کنار سرمایه صنعتی و مالی برای ایجاد واحدهای بزرگ تولیدی، در اختیار گرفتن بازار و محدودسازی جنبشهای کارگری (مانند آلمان تا سال ۱۹۱۸) ایفا کرد. در مرحله رفاهی (یا کینزی)، توسعه جهانی (در بیشتر اقتصادهای پیشرفته، از سال ۱۹۴۵ تا حدود سال ۱۹۷۰)، دولت در عرصه تنظیم اقتصاد، فعال بود و از طریق سیاستهای تأمین اجتماعی، زیرساختهایی را برای تولید و حل تعارضهای اجتماعی فراهم می‌آورد. اما دولتها در حال حاضر، قادر به این‌گونه مداخله‌ها نیستند؛ چراکه مداخله آنها باعث اعتصاب سرمایه، (۲۵) توسط سرمایه‌گذاران فراملیتی و فرار سرمایه صنایع ملی می‌شود. بنابراین، دولت مجبور است به اقدامات حمایتگرانه نهادهای اقتصاد جهانی، مانند صندوق پول جهانی، توجه کند.

یک دولت اصلاح‌گرا، در این مسیر دو راه در پیش روی خود دارد: مسیر پیشنهادی، توسط نیروهای بین‌المللی را بپذیرد و سیاستهای عدالت اجتماعی را به حداقل کاهش دهد و یا در پی یافتن راهبرد اقتصادی جدیدی مبتنی بر کنترل و مشارکت مردمی برآید. اگر راه نخست اتخاذ شود، سیاست‌گذاری اقتصاد ملی، صرفاً به تغییر پارامترهای ارائه شده توسط بازار جهانی محدود می‌شود. راه دوم نیز مشکلات خاص خود را دارد که بیشتر به توان دولتها در هزینه کردن و کسب مشارکت مربوط می‌شود.

در عرصه فرهنگی نیز جابه‌جایی تولید فرهنگی از درون خانواده یا اجتماع محلی به کارخانه‌ای جهانی، بر شیوه زندگی تأثیر می‌گذارد. بیشتر مردم شلوار جین می‌پوشند، کوکاکولا می‌نوشند، از رسانه‌های الکترونیکی استفاده می‌کنند و غذاهای پخته شده در بیرون منزل، مانند مکدونالد را مصرف می‌کنند. نکته در این‌جاست که این همگون‌سازی، تمایزها را امکان‌پذیر و درعین حال بی‌معنا می‌کند. ما می‌توانیم هر چیزی را در هر جا به دست آوریم؛ اما این چیزهایی که به دست می‌آوریم، دیگر اهمیت فرهنگی واقعی ندارند. (۲۶) آنچه که ما انجام می‌دهیم، در واقع نوعی جشن گرفتن سلطه فرهنگی ساختار صنعتی بزرگ بین‌المللی است؛ با این همه، باز هم می‌توانیم به ظواهری که برخاسته از فرهنگ یا خرده فرهنگ متفاوت و متمایز خودمان است، دل خوش کنیم. هنگامی که تفاوت معنای خود را از دست می‌دهد، نیاز ما به آن که بر هویتمان متمرکز است، بیشتر می‌شود. تلاش برای حفظ و نگهداری شکل‌های ایستا و ماقبل صنعتی فرهنگ قومی، نمونه آشکاری از این حقیقت است.

کسلز و همکارانش معتقدند که همگرایی روزافزون جهان، باعث همگون‌سازی^۱ و چندپارگی^۲ همزمان فرهنگ می‌شود. ما همگی در یک قایق نشسته‌ایم؛ اما این بدین معنا نیست که پاسخ سیاسی واحد و فراگیری برای تمامی مسائل وجود دارد. زمانی، سوسیالیستها یک نسخه، که از میان برداشتن سرمایه‌داری بود را برای درمان همه دردها پیچیدند؛ اما در حال حاضر که جنبش‌های سوسیالیستی با شکست مواجه شده‌اند، مکاتب و نگرش‌های موجود، توانایی ایجاد وحدت و جذب مردم را ندارند. این‌گونه است که مردم در بین این‌گرایشها سرگردانند و این جنبشها نمی‌توانند یک بدیل اقتصادی و جهانی ارائه دهند.

این نویسندگان می‌پرسند که اگر دولت ملی هر روز بیش از پیش، در هر دو عرصه اقتصادی و فرهنگی، ناکارآمد و نامناسب می‌شود، چرا باید اصلاً آن را داشته باشیم و وظیفه سیاسی آن چیست؟ مدافعان تز اقتصاد جهانی مدرن به ما می‌گویند که عقلانیت آن، ریشه در آنارشی بیش از حد دارد. اقتصاددانان نئوکلاسیک به ایده "دست پنهان" بازگشت کرده‌اند؛ ایده‌ای که تضمین‌کننده حداکثر کارایی در تولید و توزیع است. (۲۷)

این نویسندگان، در مقام ارائه راه حل برای بحرانی که در عصر جهانی شدن برای دولتهای مدرن و در این جا مورد مطالعاتی دولت استرالیا پیش آمده است، معتقدند که برای خروج از بحران قومی، پاسخ مناسب، مبارزه با چند فرهنگی و محدودسازی آن نیست؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، تلاش برای مبارزه با عوامل ساختاری در بردارنده نابرابری است. این تلاش، باید مبتنی بر تعریف مجدد بنیانهای سازمان اجتماعی و دوری جستن از تأکید سیاسی بر دولت ملی باشد. (۲۸) اندیشمندان دیگری نیز وجود دارند، که خوش بینی کمتری نسبت به چشم اندازهای از میان رفتن قومیت دارند. یکی از این محققان، "آلبرتو ملوچی"^۱ است. او نیاز برای بازگشت به سنت را جهت استحکام بخشیدن به شبکه های توده ای، در مقابل جامعه دیوان سالار غیرشخصی، از عوامل بروز جنبشهای قومی می داند. (۲۹)

ملوچی معتقد است که طی مرحله سرمایه داری صنعتی، ارتباط تنگاتنگی میان موقعیت گروههای مختلف در روابط تولید و فرهنگ وجود داشت. این فرهنگها مشخصاً "فرهنگهای طبقاتی" بودند. گروههای فرودست، به گونه ای متعارض، از استقلال ویژه ای برخوردار بودند؛ آنان می توانستند شکل دلخواه جدیدی از ارتباطات را به وجود آورند که به لحاظ کیفی، با فرهنگ مسلط تفاوت داشت.

مدرنیزاسیون جوامع پیچیده، تأثیر مستقیمی بر این مناطق داشته و آنها را به درون ماشین عظیم فرهنگ توده وار انداخته است. کثرت روابط و سیل مداوم پیامها، همگونی و تجانس فرهنگهای فردی را ویران می کند. از سوی دیگر، تمایز رو به رشد نقشها نیز وحدت گروههای فردی را از میان می برد و اعضای آنها را مجبور به پذیرش روابط کارکردی و هسته ای^۲ می کند. در نتیجه این امر، کارکردهای اساسی اجتماعی، به سازمانهای دیوان سالاری که دست اندرکار تعریف و تنظیم رفتار اجتماعی هستند، واگذار می شود.

اما روابط بسیار تمایز یافته موجود در جوامع پیچیده، قادر نیست شکلهایی از عضویت و هویت یابی را فراهم آورد که نیازهای فرد را برای تحقق نفس^۳، تعامل ارتباطی و به رسمیت

1- Alberto Melucci

2- Atomized

3- Self - Realization

شناخته شدن، برآورد. ماهیت دیوان سالار و غیرشخصی سازمانهای پیچیده، آنها را در دست یابی به این اهداف، ناتوان و ناکارآمد می‌کند. از سوی دیگر، محافظت یا احیای پیوندهای سنتی در حال زوال، می‌تواند مجاری جدیدی برای همبستگی و هویت‌یابی ارائه دهد.

هویت قومی، یکی از این مجاری است. از نظر "ملوچی" احیای قومیت الزاماً با تبعیضهای آشکار ارتباط ندارد، بلکه پاسخی به نیاز هویت جمعی است. پارسونز از اصطلاح "تمایزدایی"^۱، برای تبیین نیاز به هویت جمعی در میان گروههای خاص استفاده می‌کند. او مدعی است که تکثری روزافزون از نقشهای اجتماعی وجود دارد که از فرد خواسته می‌شود در قالب آنها عمل کند؛ اما هیچ کدام از این نقشها نمی‌توانند هویت با ثباتی را به فرد ارائه دهند. در این جاست که ساز و کارهای گزینشی تمایزدایی به مدد برمی‌خیزند و هویتی را از طریق بازگشت به عضوینهای اولیه ارائه می‌دهند؛ به این‌گونه که قومیت، به‌عنوان منبع هویت احیا می‌شود؛ و به نیازی جمعی، که در جوامع پیچیده از اهمیت بالایی برخوردار است، پاسخ می‌گوید. (۳۰)

نظریه‌های "جابه‌جایی قومی"^۲، که احیای قومی را ظهور دوباره نوعی از همبستگی می‌دانند که به واسطه صنعتی شدن، از طبقه خود "جابه‌جایی یافته است"، این تحول بنیادین را نادیده می‌گیرند.

به اعتقاد "ملوچی"، جنبشهای قومی - ملی در سطح سیاسی، دو مشکل اساسی را در جوامع پیچیده پدید می‌آورند؛ اول، این جنبشها پرسشهایی درباره نیاز همه اعضای اجتماع به حقوق جدید، به‌ویژه حق متفاوت بودن پیش می‌کشند. دوم، مدعی حق خودمختاری برای کنترل فضای حیاتی شخصی می‌شوند؛ (که در این مورد، یک سرزمین جغرافیایی است) فرایندهای سریع توسعه، باعث تمایز و ارتباطات چندگانه می‌شود. حتی مناطق حاشیه‌ای نیز خود را در معرض مدل‌های "مرکز" می‌یابند. در همین حال، محدودیتهای منزلتی تضعیف می‌شود و ساختارهای اجتماعی سنتی، دیگر نمی‌توانند همبستگی گروهها را تضمین کنند و این‌گونه است که دچار تجزیه و واگرایی می‌شوند. جنبشهای قومی - ملی، پاسخی به این فرایندها هستند. (۳۱)

“کوزاکو یوشینو”، با بررسی جامعه ژاپن، معتقد است که جهانی شدن، هویتها و تفاوت‌های قومی را تقویت کرده است. در ژاپن، نخبگان تجاری که مصرف کنندگان عمده ادبیات ژاپن در باب بی‌همتایی قومی - فرهنگی هستند، ناخواسته، حتی در هنگامی که درگیر مسائل تجاری بین‌المللی هستند، “نوع نمودهای”^۱ ملی را تقویت می‌کنند.

در “عصر بین‌المللی شدن” - بنا به گفته ژاپنی‌ها - که در آن آگاهی از تفاوت‌های فرهنگی و نیز دانستن زبان انگلیسی ضروری قلمداد می‌شود، نوعی از آموزش که مطالعات زبانی و بحث درباره تفاوت‌های فرهنگی را در هم می‌آمیزد، رواج پیدا می‌کند.

آنچه که در مورد نخبگان تجاری ژاپن، که به بی‌همتایی الگوهای ارتباطات ژاپنی تأکید می‌ورزند، جالب است، این هست که این نخبگان در نوعی فضای فکری پرورش یافته‌اند که بر کاهش کج‌فهمی‌های بین فرهنگی میان ژاپنی‌ها و غیرژاپنی‌ها تأکید دارد. (۳۲) این توجه به فرهنگ در شرکت‌های مختلف بروز و ظهور یافته است و شرکت‌های تولیدی مانند میتسوبیشی در شعارها و تبلیغات خود، ضمن تأکید بر فرهنگ و هویت ژاپنی، می‌کوشند راه را برای ارتباطات بین‌المللی بهتر تقویت کنند.

نتیجه‌گیری

بحث در باب تحول و جابه‌جایی و بقای قومیت، هم‌چنان جریان دارد. آن‌چه که روشن است، قومیت و تعارض‌های قومی، هم‌چنان پابرجا مانده‌اند و هنوز، با همه تکاپویی که برای شالوده‌ریزی فرهنگ‌های منطقه‌ای و جهانی انجام گرفته است، به حیات خود ادامه می‌دهند. نمی‌توان سخنی قطعی درخصوص بقا یا زوال قومیتها بیان کرد. ولی آن‌چه واضح است، این هست که دولت ملی در این فرایند جهانی شدن، روزبه‌روز کوچکتر خواهد شد. اهمیت و کارآمدی قومیتها، تضمین‌کننده دوام و بقای آنها در آینده می‌شود. اگر قرار است وفاداری‌ها از دولت‌های ملی به سمت شرکت‌های چند ملیتی، مانند مکدونالد، که شمار زیادی از مردم جهان را جذب خود کرده‌اند، انتقال یابد، قومیتها نیز در جهان آینده محلی از اعراب نخواهند داشت.

منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- امیل دورکهایم، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۲۴.
- ۲- الوین تافلر، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۵.
- 3- Anthony Smith, *The Ethnic Origins of Nations*, Oxford, Basil Blackwell, 1986, P.24.
- 4- Thomas Erikson, *Ethnicity and Nationalism*, London, Pluto Press, 1993, P.4.
- 5- J. Hutchinson & A. Smith (eds), *Ethnicity*, Oxford, Oxford University Press, 1996, P.4.
- 6- Edward Shils, "Primordial, personal, Sacred and Civil Ties", in *British Journal of Sociology*, 7 (1957), PP. 113-45.
- ۷- مقصود از پیوندهای دیرینی (Primordial) پیوندهایی است که ریشه در تاریخ گذشته مردمان دارد و نشأت گرفته از ایدهٔ برخورداری از نژاد، تبار و نیای مشترک و همخونی است.
- 8- J. Clifford Geertz, "The Integrative Revolution" in C. Geertz (ed), *Old Societies and New States*, New York, Free Press, 1963, P. 5.
- 9- Jack Eller & Reed Coughlan, "The Poverty of Primordialism; The Demystification of Ethnic Attachments", *Ethnic and Racial Studies*, London, Routledge, 1993, PP.16-20.
- 10- J. Hutchinson & A. Smith (eds); *Op. Cit.* P. 8.
- 11- Paul Brass, *Ethnicity and Nationalism*. New Delhi, Sage Publication India Private Limited, 1991.
- 12- M. Banton, *Racial and Ethnic Competition*, Cambridge, Cambridge University Press, 1983, PP. 25-6.
- 13- Walker Conner, *Ethno - Nationalism: The Quest for Understanding*, Princeton, Princeton University Press, 1994, PP. 196-7.

- 14- Joshua Fishman, "Social Theory and Ethnography" in Peter Sugar (ed). *Ethnic Diversity and Conflict in Eastern Europe*, Santa barbara, ABC - Clio, 1980, PP. 84-96.
- 15- William McNeil, *Polyethnicity and National Unity in World History*, Toronto, Toronto University Press, 1986, PP. 14-22.
- 16- Rogers Brubaker, *Citizenship and Nationhood*, Cambridge, Mass, Harvard University Press, 1992, PP. 186-8.
- 17- Raymond Breton, "From Ethnic to Civic Nationalism," *Ethnic and Racial Studies*, I: I (1988), PP. 93-102.
- 18- *Ibid*, P. 86.
- ۱۹- مقصود از نهادهای جامعه‌ای، نهادهایی هستند که تمامی اعضای جامعه را زیر پوشش خود قرار می‌دهند.
- 20- *Ibid*, P. 87.
- 21- *Ibid*, PP. 88-9.
- 22- Eric Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780*, Cambridge, Cambridge University Press, 1990, PP. 164-170.
- 23- *Ibid*, PP. 164-5.
- 24- Steven Castles Ectal, *Mistaken Identity*, Sydeny, Pluto Press, 1992, PP.139-148.
- ۲۵- مقصود از اعتصاب سرمایه، سرباز زدن سرمایه‌داران، به ویژه شرکتهای چند ملیتی، از سرمایه‌گذاری در کشوری معین به دلایلی همچون، دخالت دولت و عدم امنیت اقتصادی است.
- 26- *Ibid*, PP. 139-141.
- 27- *Ibid*, PP. 142-3.
- 28- *Ibid*, PP. 144-5.
- 29- Alberto Melucci, *Nomads of the present*, London, Hutchinson Radius, 1989, PP. 89-92.

- 30- T. Parsons, "Some Theoretical Considerations on the Nature and Trends of Change of Ethnicity", in N. Glazer and P. Moynihan (eds.), *Ethnicity, Theory and Experience*, Cambridge, Cambridge Mass, 1975.
- 31- Alberto Melucci, *Op.Cit*, PP. 95-96.
- 32- Kosaku Yoshino, *Cultural Nationalism In Contemporary Japan: A Sociological Enquiry*, London, Routledge, 1992, PP. 37-8.





پڙهه ڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی